

صاحب امتیاز و مسئول

ح- حریر چیان

مدیر و سردبیر

محسن الحسینی

حریر چیان ساعی

عنوان تلگرافی

نسیم شمال

شماره چهارم

محل اداره

خیابان ابن‌الدونه

اداره درطبعم و نشر و حک و اصلاح

کلیه مقالات و ابواب

وارده مختار است

آبونمان سایانه ۳۰ ریال

شعرا و محصلین ۲۰ ریال

سالیانه خارجه ۴۰ ریال

قیمت اعلانات

با دفتر اداره است

پنج شنبه هامنتشر میشود

قیمت هشت شاهی



بیاد اشرف دین سید ستوده خصال * * * مشام روح معطر کن از نسیم شمال

اسلام عالم گیر شد

قوت و رونق دین همین اسلام در دنیا

اسلام در ژاپون

جریده (الجامعه العربیه) منطبعة مصر اطلاع میدهد که ژاپون تفایل واستقبال بدیانت حقه اسلام نموده و ضمنا خبر می دهد که ۲۰ هزار نفر تا کنون از ژاپونیهها بدین اسلام وارد بملاوه اظهار میدارد تبلیغات نصرانیت در ژاپن بنا کلمی مشاهده می شود و ملت بیدار ژاپن ترجمه قرآن کریم را بزبان ژاپونی انتظار میبرند و (میگادو) نیز دین مقدس اسلام را که ازادیان مقدسه است در ژاپن بنظر خوبی مینگرد

خبر بعد از همان روزنامه - اکی است که قرآن مجید را در ژاپن بزبان ژاپونی ترجمه گردیده است .

به به ، پاینده باد اسلام

زنده باد دین همین حقه اسلام



بزرگترین فیلسوف انگلیسی (مستروایت)

بشرف دین مقدس اسلام نائل و بوسیله او

ششصد نفر دیگر هم مسلمان شده اند

(اسلام)

- * چورخشنده - خورشید اسلام شد
- * فروزنده گردید شام سیاه
- * دل خلق را جمله آرام داد
- * حقیقت به دنیا نمایان نمود
- * چه خوش گمت آن شاعر خوش کلام
- * آمدن جز اسلام مقصود نیست
- * بشر جاه باید ز احکام وی
- * به کشتی طوفان آن شد چونوح
- * شد اسلام سرمايه افتخار
- * جهان روشن و تازه ایام شد
- * از آن نور تابنده شد قرص ماه
- * نجاش ز سختی و آلام داد
- * هر آن حکم حق بود حق آن نمود
- * شد اسلام بر دین و دنیا قوام
- * تجدد جز او قابل سود نیست
- * فروزان شود شامش از نام وی
- * از آن رو دهد برتن مرده روح
- * از او افتخار جهان پایدار

وفا و سخا - صلح و جاه و مقام

محسن حریر چیان ساعی

در اسلام هر پنج شد و السلام

(پلنك و گربه)

چه محكم بستم من بر درختی
 روم در خانه با صد تیکبختی
 چو من اسباب کشتی را بیارم
 دمار از روزگار تو برآرم
 چه آوردم من اسباب جلدل را
 بیک ساعت کنم ختم این عمل را
 پلنك بی خبر از مکر انسان
 بشد تسلیم و آمد پیش دهقان
 گرفت آن مرد دهقان بست سختش
 تو گوئی درخت محکم بر درختش
 چه خاطر جمع شد تخم چاکاشت
 چماق خویش را از جای برداشت
 چنان میکوفت بر مغزش بیابانی
 که خون می کرد حیوان از غضب قبی
 گهی زد بر بدن گاهی بچشمش
 گهی زد بر بدن گاهی پیشمش
 پلنك از چوب دهقان دند میزد
 تهب و نسر و قریب میزد
 شکست از چوب دهقان بند بندش
 شدی هر لحظه محکمتر گمندی
 بزیر لب چنین میگفت هر دم
 بفریادم برس ای گربه مردم
 خلاصم کن که دیگر جان ندارم
 دهان و صورت و دندان ندارم
 بگربه گربه گفت ای جان فدایت
 شود گربه فدای چشمهایت
 خروش و نهره و بیکار بگنشت
 وصیت کن که کار از کار بگنشت
 اگر کوچک شوی چون گربه گردی
 و گردارای تیغ و خربه گردی
 و کر ضامن شوم این عبد عاصی
 نمی یابی از این آدم خلاصی
 چه تا این لحظه بودت عمر باقی
 ترا شد این چماق مرک ساقی
 هی گفتا پلنك ای دادو بیداد
 امان از حیلہ های آدمیزاد
 خصوصاً حیلہ شرعی ماضی
 که می بامد چه مستقبل چه ماضی
 پلنك و گربه از بهر مثال است
 و گرنه صحبت گربه محال است
 پلنك و گاو و شیر و گربه و موش
 فزاید نودگان را مدرک و موش
 شده روشن همه گیلان و قزوین
 ز شعر نور بخش اشرف الدین

« نسیم شمال »

بد بد اندر بیانی پلنکی
 نشسته گربه در بالای سگی
 بدو گفتا تو هم از جنس مائی
 چرا اینطور کوچک می نمائی
 اگر در اصل از این رشته تو
 چرا این قدر کوچک کشته تو
 جوابش گربه گفت ایدادو بیداد
 شدم کوچک ز ظلم آدمیزاد
 پلنکش گفت آدم را نشان ده
 نشانی بر من از آن سر نشان ده
 نشانده که از مغزش کشم پوست
 دو صد آدم فدای موی تو دوست
 روان شد سوی شهر آن گربه بی الحال
 پلنك ساده لوح او را زد دنبال
 پلنك و گربه از هر سو دویدند
 بیای مزرع سبزی رسیدند
 یکی دهقان بیای آب می داد
 بگفتا گربه این است آدمیزاد
 پلنك آمد جلو چون قبل مستی
 تهبی کردو گفت آدم توهستی
 جوابش گفت دهقانی منم من
 که هستم با پلنك و شیر دشمن
 چو من شلاق بیرحمی نوازم
 تو راهم بدتر از این گربه سازم
 پلنك آمد به پیش و گفت هی هی
 یقین عمر تو این ساعت شده طی
 مگو بیهوده ما ها شیر گیریم
 بیا نزدیک تا کشتی بگیریم
 چو دهقان دید آن زور خداداد
 بفکر حیلہ شرعی در افتاد
 چنین گفتا بمهمان نخرانده
 مرا اسباب کشتی خانه مانده
 جوابش گفت حیوان دلاور
 برو اسباب کشتی را بیاور
 بخنده گفت دهقانی که آری
 تو خواهی کردی از دستم فراری
 من از پلنك سو چورفتم سوی خانه
 تو از یکسو گریزی بی بهانه
 پلنکش گفت با صد قل هو الله
 فسراری نیستم والله و بالله
 جواب داد دهقا نی بصد فن
 قسم خوردی یقین ترسیدی از من
 نداری گرتو از من ترس و تشویش
 دو دستانت حمایل کن بیا پیش
 اگر محکم بود در چنك یابیت
 سرخص کن ببندم دس نه یابیت

لازم است

از ۳ شماره اخیر نسیم شمال بمناسبت
 کمباب شدنش این اداره از هر کدام پنجاه
 عدد بقیمت شماره ۱۰ شاهی خریداری مینماید
 « دفتر نسیم شمال »

اخطار اداری

ساعت کار این اداره همه روزه از یکساعت
 بعد از ظهر الی غروب خواهد بود
 « دفتر نسیم شمال »

(نیک) * (اسلام) * (نیک)

قرن بیستم تمام نخواهد شد مگر اینکه تمام دنیا اسلام را قبول نمایند (برنارد شو انگلیسی)

و تازه ترین آنها مال «اومان» است که از ۱۸۵۳ تا حال چندین مرتبه بطبع رسیده است
 «نولد کی» مشترق مشهور میگوید در مین ترجمه های آلمانی نسخه بدست نمی آید که در صحت و اتفاق تراجم انگلیسی شبیه باشد، ترجمه هولندی اولاً در ۱۶۴۱ در هامبورگ پس از آن ترجمه «کلاساک» در سنوات ۱۶۵۸ و ۱۶۹۸ و ۱۷۳۴ در لیپن منظم گردید

نیکوترین ترجمه هولندی قرآن اثر دکتر «کاپر» اساد شرع اسلامی دارالفنون «دلعت» است که ۱۸۰۶ در هارلم طبع نموده اند

در ۱۷۷۶ قرآن را در پتروگراد بزبان روسی ترجمه و ۱۵۴۷ بایطالیائی این ترجمه متعاقباً به آ کیلیو فراکاس از معلمین صنایع میلان است

در ۱۷۰۱ «آندره آ کولوتو» دانشمند شهر قرآن عربی و فارسی و ترکی و لاتینی را در ۱۸ مجله بطبع رسانید این نسخه اکنون نادرالوجود بلکه یکی دو نسخه بیشتر وجود نداشته باشد چند سال قبل قرآن را بافت اسپرانتو ترجمه نمود اولین ترجمه قرآن بافت انگلیسی یادگار «الکساندر روس» است، بعد از آن ترجمه «سیل» را باید ذکر نمائیم این نسخه در ۱۷۳۴ طبع شده و با یک مقدمه مبسوط از قام مترجم شروع می شود.

در حواشی این نسخه قسمتهائی از تفسیر بیضاوی مندرج است ترجمه «رودویل» که سوره هارا بترتیب تاریخ و اوقات نزول قید نموده اهمیت بسیار دارد «هنری پالدو» که در زبان عرب تبحر داشته بااهتمام دقیق درحفظ معانی اصلیه و قرآن را با انگلیسی ترجمه کرده در ۱۸۳۳ بطبع رسانید و ترجمه را در حاشیه قرار داده دو ترجمه دیگر تازه پیدا شده است یکی توسط دکتر عبد الحمید خان دیگری توسط میرزا ابوالفضل که در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۱ با اصل عربی چاپ گردانند

کاملترین ترجمه آن است که انجمن ترقی اسلام در قاصیان نشر میکنند «ریشارد برتن» با جمعی همت گماشته اند قرآن را منظوماً ترجمه نمایند تا اندازه بیشترت نموده اند و یک جزو از این ترجمه در مجله «ادنبرک» ۱۸۶۶ منتشر شده است.

در لغات شرقیه

قرآن کریم در لغات عبری ترجمه های مختلف دارد و در دهلی او را به زبان فارسی و گجراتی و در چین بزبان چینی و در ۱۹۱۳ شخصی از اهل ژاوه که خود را «خادم اسلام مینامید» قرآن را بزبان ژاوه ترجمه و در ۱۹۰۸ «ولیم گلدساک» قرآن را بزبان پنکالی و در زمان عبدالحمید قرآن بترکی ترجمه شد اما انتشار آن ممنوع گشت و در ۱۳۲۰ هجری نسخه نفیسی از ترجمه ترکی در اسلامبول منتشر گردید و در زایون قرآن بتوسط بکنفر فیلسوف زایونی که امروز خمرآزادرج نمودیم ترجمه و بطبع رسیده است.

دین مبین اسلام و طریق متین سیده الانام که یکی از برگزیده و جامع ترین ادیان سواست دارای آنگونه تفوق و مزایائی می باشد که هیچ سر انکاری در مقابل آن جرئت بلند شدن را ندارد و بالاخره دانشمندان و مشاهیر تمام عالم حتی اکثر میرزین علماء غیر اسلام را که امروز رشتن افکار توده افراد در دست آنهاست بسوی خود می کشند صدا های تهنیت و توصیف این دین مقدس از مدنی ترین نقاط دنیا مسموع میشود که علماء و ادبای مشهور ملل اروپائی و شرقی بقبول دین اسلام اقوام خود را ترغیب و تشویق می نمایند. مردمان فکور و دانشمند عام روز بروز بحقایق مهمه دین مقدس اسلام آشنا شده میروند و طبیعی است پس از آنکه عموم بنوامیس حقه این دین با یک و متین بی بردند و بان بایند گردیدند همه این اختلافات روحی که متاسفانه بواسطه ضعف قوای معنوی بسط کیتی را فرا گرفته رهم و بشریت مسعود و خوشبخت خواهد شد باری تراجم قرآن عظیم را آن قدر که اطلاع پیدا نموده ایم از برای رساندن بگوش بعضی لاقیدان بدین می نویسیم تا بفهمند که در دنیا هیچ نمی فهمیدند

تراجم قرآن کریم

اولین ترجمه قرآن بازم «بروس و نرابی ایس» بوجود آمد
 بکنفر انگلیسی موسوم به «روبرت راتینی» بهمراهی هرمان آلمانی قرآن را بافت لاتین ترجمه نموده در ۱۱۲۳ میلادی این کار را تمام کردند این اثر چهارصد و چند سال مخفی بود تا در ۱۵۴۳ بتوسط «تئودور بی بیناندر» در باسل بطبع رسید و بعد از آن بزبانهای ایطالیائی و آلمانی و هولاندی نقل شد در ۱۹۹۸ مجدداً لوئی مارکی قرآن را به لاتینی ترجمه نمود بضمیمه اصل عربی با بعضی ملاحظات در «یادوآ» طبع کرد در ۱۶۴۶ ترجمه «یوستاس فردریک» منتشر گردید «آندره دوریر» قونسول ژنرال فرانسه در مصر که ترکی و عربی را میدانست قرآن را بفرانسه ترجمه نمود در ۱۶۴۷ در پاریس طبع شد. این نسخه نواقص بسیار داشت پس از آن ترجمه های ساواری، کازیمیرسکی، پوتیه در سالهای ۱۷۸۳ و ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱ و ۱۸۷۵ و ۱۸۵۲ بمرض طبع و نشر گذاشته شدند این ترجمه ها از مال «آندره دور» برصحیحتر و بهتر بودند. در ۱۸۷۴ قرآن را بسوئدی ترجمه کردند اما میگویند این ترجمه جای از صحت است در قرن سیزدهم آلفونس دهم پادشاه اسپانیا حکم کرد سوره معراج بزبان اسپانیولی ترجمه شود «دون ابراهیم طیبی» این خدمت را انجام داد با اینکه اسپانیولیها و یونانیها چندین قرن با مسلمین مجاور و معاشر بوده اند معلوم نیست ترجمه تمام قرآن را داشته باشند نخستین ترجمه آلمانی ماخردا لاتینی بوده بعد ترجمه «سکوینر» در «نوربرگ» و ترجمه «فردریک مرزلین» در فرانکفورت چاپ شد بهترین ترجمه های آلمانی ترجمه «بوسن»

آهای بله بله قربان

باز ای بچه ها هیچ کسی نیست نه ایان
 آهای بله بله قربان
 کو مشدی حسن خان و کجارت حسینخان
 آهای بله بله قربان
 شد حاضر و آماده مرا اسب سواری
 یا هودسن و لاری
 زود ای بچهها اسب بیارید بسید ان
 آهای بله بله قربان
 آماده نمودم چه بسی نو کر و حاجب
 بی جیره موجب
 فرداست که داریم در این محکمه مهمان
 آهای بله بله قربان
 دیروز فرستاده ام از خانه بزودی
 دلال بهودی
 از بهر عروسی بسوی منزل اعیان
 آهای بله بله قربان
 دیشب خبر آورد که من رفتم و دیدم
 در گفت و شنیدم
 يك دختر نه ساله مثال منه نابان
 آهای بله بله قربان
 در جاوه قد و قامت او همسر سرو است
 زیبا چه ندرو است
 چون جاوه کند موقع مقرب به خیابان
 آهای بله بله قربان
 گسترده به ایوان من از حقه و نیرنگ
 قالیچه گل رنگ
 آهای بله بله قربان
 چون راه خیابان و محله همه خشک
 با اسب و درشکه
 باید بدهم در همه جا جاوه و جولان
 آهای بله بله قربان
 امشب شب قند و شکر و چائی روسی است
 چون شام عروسی است
 در منزل من غافله افکنده جوانان
 آهای بله بله قربان
 خوب است که در خانه برنجی به بر من
 روغن بخورم من
 رزاق بیین هست و پانست بدان
 آهای بله بله قربان
 رزاق از این مستوری تازه برنجی
 بفروشن برنجی
 با روغن زردی که رسیده است زدهقان
 آهای بله بله قربان
 امشب شب عیش است یلویی به یزم من
 سواری بدهم من
 حاضر گتم از بهر یانو مرغ و فسنجان
 آهای بله بله قربان
 کمر بول نداریم سر نسبه سلامت
 بی خوف و ملامت
 با نسبه فراهم شده این نعمت الوان
 آهای بله بله قربان

(قلیان)

خوشتر مرا نباشد - از قرو قلیان!

نیکو تر از لقایت نادیده ام لقائی
 دلکش تر از صدایت نشنیده ام صدائی
 نازم باطف و مهتر الحق که یار مائی
 ای نازن دلارام - واقم چه خوش ادائی
 یاران همه بر آند - اکنون زمال دوران
 خوشتر مرا نباشد - از قرو قلیان
 در حیرتم چه سرست مکنون در ضمیرت
 چون کرده ای که زندان بگسردند اسیرت
 نازم بنافذ ایشوخ و آن عشق شیرگیرت
 والله من ندیدم - در عمر خود نظیرت
 وزهر کجا که رفتم - بودی تو میر خوبان
 خوشتر مرا نباشد - از قرو قلیان
 گردیده ام جهان را از شرق و غرب بکسر
 همچون نومن ندیدم دلدار نیک منظر
 ای کاش آنکه باشی - دائم مرا برابر
 غیر از تو ما ندانیم - در این زمانه دلبر
 در حال عیش و مستی گویم کنون یاران
 خوشتر مرا نباشد از قرو قلیان
 هر چند دوستان بد مسلک و دیوری
 عینت تو می شمارند چون شیخهای سواری
 بر گو که تا چگونه - بگزینم از تو دوری
 خود کو که بی تو حالم - می بگذرد چه جوری
 هیچکوم این سخن را با قلبی شادو خندان
 خوشتر مرا نباشد از قرو قلیان
 گرد سر تو آتش - گرد بر تو آب است
 و تر در دل تو من - زین هر دو انقلاب است
 این نکته پیش یاران - روشن جو آفتاب است
 وصل تو عیش کامل - هجران تو عذاب است
 اکنون همه بداند - ای مردمان تهران
 خوشتر مرا نباشد - از قرو قلیان
 تلخست اگر چه رویت - از شهد خوشتری تو
 با بیر مرد دانا - بیوسته هبیری تو
 در پیش ما ز سبکبار - البته بهتری تو
 زیرا که بی کسانرا - هم یارو یابوری تو
 اکنون بغیر وصلت - ای راحت دل و جان
 خوشتر مرا نباشد - از قرو قلیان
 اندر اداره ما - باشی همیشه در کار
 دائم مدیر ما را - هستی انیس و غمخوار
 هر گز جو تو ندیدم - مستخدمی و قادار
 در وصف تو همین بس - کین بیت گشت عنوان
 خوشتر مرا نباشد - از قرو قلیان

چکه

از نسبه در این شهر بسی رخس دواندم
 بر خلق خور ایدم
 از نسبه شدم صاحب این خانه و ایوان
 آهای بله بله قربان
 هم بار کفش خایق مثال شترم من
 هم نسبه خورم من
 از نسبه شدم لاجق و ملحق به بزرگان
 آهای بله بله قربان
 آهای بله بله قربان (نسبه خور)

سلامی و والسلام

(حقیقت گفتار خلد آشیان اشرف الدین الحسینی)

خواهی که از تو دشمن و اعیاد دم کند
ظالم ز دودمان تو رفم ستم کند
هر خواهشی که داری مولا کرم کند
در زیر طاعت تو عرب تا عجم کند
از طالبان دین بادب دار احترام
با مردم زمانه سلامی و والسلام
هر چند آدمی بیلاقات دل خوش است
باصحبت و گذارش حالات دل خوش است
از مجلس حدیث و روایات دل خوش است
شبهاً به عیش و نوش و حکایات دل خوش است
بی گرفتگوی خوب بود زندگی حرام
با مردم زمانه سلامی و والسلام
اشرف به کنج قبر تو کم آه و ناله کن
یادی ز گرفتگوی همین چند ساله کن
بد کار را تمام به جدت حواله کن
از آن شراب عشق و یقین در پیاله کن
تا در مجالس عرفا باشدت مقام
با مردم زمانه سلامی و والسلام

خواهی که عمر تو بجهان صد شود تمام
خواهی اگر به غرقه راحت کنی مقام
خواهی اگر امور جهات شود بکام
خواهی میسرت بشود عیش صبح و شام
خواهی که یابداری بمانی علی الدوام
با مردم زمانه سلامی و والسلام
خواهی که در جهان بخوشی زندگی کنی
از بهر خلق جمله نمایندگی کنی
اندر حضور دوست سر افکندگی کنی
باید ز اعتقاد بحق بندگی کنی
در عشق دوست صرف کنی عمر خود مدام
با مردم زمانه سلامی و والسلام
خواهی که خانهات نشود جمله هرج و مرج
اسمت شود بدقت اهل کمال درج
نفس شریب شوم نیندازدت به برج
آسوده باشی و نکنی هیچ پول خرج
در صحبت مخالطه کوتاه کن کلام
با مردم زمانه سلامی و والسلام

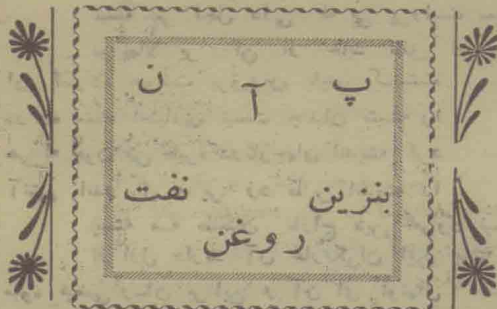
اثر طبع حضرت آقای عبرت

ز عاشقان وفادار نیست ماندم

وفا نکرد بعد آن نگار دلبندم
دگر بعد نکویان چگونه دل بندم
من آن نیم که جدائی گزینم از دلدار
جدا کند جونی کر که بند از بندم
ز هر چه هست در آفاق یکسام پیوند
بدان امید که شاید بدو به پیوندم
مگر که دور جوانی برفته از یادش
بدر که میدهد از عشق آن یسریندم
که جادو است که بی لطفیت ملول کند
مرا که از توبه یک التفات خریندم
ز در کعبت زجه دیوانه وار میرانی
مرا که دل بهوایت ز خویش برکندم
مرو که میرود از رفتنت دلم از دست
« بیا بیا که بیدارت آرزومندم »
جز آرزوی تو ام هم سفر نخواهد بود
دمی که بار سفر زین دیار بر بندم
تو گریه بسلسله شاهدان خداوندی
ز بندگیت به شاق من خدا وندم
چنانکه نیست نظیر تو در جفا جوئی
ز عاشقان وفادار نیست ماندم
شده است حال دلم در هم آن چنان عبرت
که جای گریه باحوال خویش میخندم

انوار عشق

داستانی است ادبی ، اخلاقی و عشقی نکارش
احمد شهیدی در اغلب کتابخانه های مهم بقیعت
دو ریال بفروش می رسد
نمره اعلان ۱۲



سوخت هو تور - مازوت و غیره
محصولات نفتی اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی با حسن معرفیت و قابلیت
جنس در تمام بازار های بین المللی
قطر ایران بمصرف فروش میرسد

متذکر باشید

« که هیچ تقاضا نامه طرف قبول این اداره
نیست مگر آنکه مختصر آبونمان خود راضی می داشته
باشد » « دفتر نسیم شمال »

جایزه فوتبال

(مسابقه های اتیلیتیک)

(کلوپهای داریوش - اردشیر - سمیروس)
برندگان باخذ مدال و یک کاپ نائل خواهند شد
مسابقه ها از روز دو شنبه ۴ تیر ماه ۱۳۱۳
شروع می شود نمره اعلان ۱۱ (متصلی اینز دپناه)

بده چه بجا شد غزل ذیل از اشرف الدین است

دل منزل آماه لقا شد چه بجاشد
 نام دل افسرده روا شد چه بجاشد
 غیر از سر کوی تو فنا شد چه بجاشد
 ایام بکام دل ما شد چه بجاشد
 مینا به بغل جام بکف عشوہ در آغوش
 ساقی بطرب خانه ما شد چه بجاشد
 آمد بلب بام وز رخ پرده بر افکند
 چون ماه تو انگشت نما شد چه بجاشد
 پنهان اکرم گشت ولی بهر گواهی
 خونم بکفش رنگ حنا شد چه بجاشد
 ملک سر کوبت که بود زرعۃ فیض
 از لطف تو وقف ادا شد چه بجاشد
 اشرف همه نظمش که نهان بود به مخزن
 آویزۃ گوش شعرا شد چه بجاشد

اثر طبع آقای رضایت

[ریشه و تیشه]

گر درخت اندر کمین خویش دبدی تیشه را
 این چنین اندر زمین محکم نگریدی ریشه را
 تیشه نیز اجل دای که بی پرواست سخت
 تو ایالا بر کن از خاک تملق ریشه را
 از گذرگاه حوادث برق و ش باید گذشت
 در ره سنگ اعتباری نیست چندان شیشه را
 هر که چون من خیره در کار جهان اندیشه کرد
 آتش اندر بال و پر زد طایر اندیشه را
 پیشه مه طلعتان تاراج دین امروز نیست
 از ازل دارند آن غارتگران این ریشه را
 میوه فیضی رسان بر این و آن ای نونمال
 تا نباشد بر وجودت دستبردی تیشه را

ابوالقاسم رضایت

استقبال غزل آقای کوثر

زاهد تنک آمد از میگساری ما
 بیدار کرد او را شب زنده داری ما
 بازخم دیگر ای دوست میساز کار ما را
 با اینکه مرهمی نه بر زخم کاری ما
 ای شوخ سیم تن بود قلبت مگر زخارا
 چون می نشد مؤثر افغان و زاری ما
 بر جهره چون فکندی زلفین تا دارت
 از کف ز بود یکسر این تاب داری ما
 ما خود خمار بودیم از جام باده عشق
 چشم خمارت افزوده بر این خماری ما
 باد صبا و زلفت بی اختیار گشتند
 دیدید تا از این سان بی اختیار ری ما
 یکشب سر از در چه بیرون نای ای بدر
 بنگر ز هجر رویت اختر شماری ما
 دیشب بکنج کلخن بگریستیم باشم
 او خفت و شر مگین شد از اشکباری ما
 در آه و ناله بودیم از فرقت تو ترسا
 ناقوس کرد افغان بنمود باری ما

«لاغر گرگانی»

اثر طبع آقای صابر

مرغ شب آهنگ

صلح در هر جا نهادا میرود چنگ از میان
 نام هر جا حکم فرما شد رود تنگ از میان
 هر کجا سنگین دلی باشد دلی نبود درست
 عمر چندین شیشه بر خیزد بیک سنگ از میان
 نفس کم کم رهن دبت شود او را بکش
 دزد خرمن را برد بیک چنگ بیک چنگ از میان
 گرتو در غفلت نباشی کی شوی مغلوب نفس
 میش غافل را برد گرتو قوی چنگ از میان
 در کلهستانی که یک کل لالهوش باشد دورنگ
 می رود حیثیت کلهای بکرنگ از میان
 ایها العشاق مکن ازید در شبهای عمر
 کوی سبقت را برد مرغ شب آهنگ از میان
 روی یارار طالبی دل از کدورت پا کنار
 رفته رفته میبرد آئینه را زنگ از میان
 غنچه این باغ رب النوع دل تنگی بود
 کی بعشرت خیزدم نام دل تنگ از میان
 هر که را گفتم که با من بروی روم است این
 عاقبت دیدم بر آمد زنگی زنگ از میان
 گر نمیخواند این غزل صابر میان انجمن
 خلق میگویند دیگر رفته فرهنگ از میان

افشاری کجاست

افشاری نام مغازه خرازی است که پس از
 یک ماه تعطیلی از محل سابق خود قدری بائین تر مقابل
 منزل لقمان الدوله با صدی ده تخفیف مفتوح شده است
 نمره اعلان ۸

معاملات ملکی شمس العماره

در صورت یکمرتبه مراجعه تصدیق خواهید
 فرمود - معاملات ملکی - خریداری - رهنی -
 اجاره و استجاره تمهیه مستخدم و مستخدمه در اسرع
 اوقات بوسیله این اداره انجام داده خواهد شد
 نمره اعلان ۱۰ مشرقی

اعلان

محضر رسمی نمره ۴۲ متعلق به آقای آشیخ
 علی طهرانی از خیابان امین حضور منتقل گردیده
 بکویچه حمام عن الدوله متصل بدان آمیرزا عبدالله
 کاروسی نمره اعلان ۹

جلد اول و دوم

رباعیات جدید لاغر گرگانی در خیابان شاه
 آباد کتابخانه جامی و بازار بین الحرمین کتابخانه
 کودری بفرش می رسد جلد سوم تحت طبع است و
 عنقریب منتشر خواهد شد

نمره اعلان ۱۳

زبان حال يك دختر

عنه جان خانه نشستم چند سال
یاد می آوردم از شام وصال
حال خوشبختانه در فصل بهار
شوهری شد از برایم خواستگار
شوهری خوش صحبت و دانا شوهر است
پیر مرد است و دو گوش او گراست
مرد است و ام او مرد دزگی است
با دامنه از برایش عیب نیست
در زمستان صبح ها بی گمتگو
می فرود شد در مجله لیلو
ظهر بهر کسب از روی هوس
می فرود شد گرم آماده عدس

عصر ها او می فرود شد با قلا
من عجب افتاده ام اندر بلا
شب که شد با منتشا و با طبر
می شود درویش اندر رهگذر
از برای زر معلق می زند
می شود درویش هو حق میزند
شب که آمد خانه قرقر میکند
خانه را از قرقرش بر میکند
صبح چون از خانه بیرون میرود
من نمی گویم که از چون میرود
از برای خرجی شام و نهار
می دهد او يك قران بی اختیار
می کشد حسرت برای پول نقد
بگزنی هم نازگی کرده است نقد

صبح دیدم بگزنی در می زند
متصل الله اکبر می زند
پیش رفتم گفتم ای زن کیستی
تو مگر از اهل طهران نیستی

گفت با من آن زن صاحب تمیز
نیست دو خانه مگر اوطی عزیز

گفتم این خانه تمامش آجراست
خانه حاجی عزیز تا جر است

گفت ای دیوانه قویز در مکن
بر در این خانه تو بز در مکن

کار با این فاسد و فاسج شده
روز لبو و زعدش تاجر شده

چار ظفارش کردن من مانده است
او گرفتار دو تازن مانده است

رخت بدبختی چه من پوشیده ام
زهر از جام جهان نوشیده ام

دختر حاجی سعید کفش دار
بچه بچه رخت دارد بی شمار

چون با او مونس شده اقبال و بخت
مینماید او عوض هر روز رخت

رختها پیش هست از بخت سعید
زرد و سرخ و آبی و سبز و سفید

چادر اطلس بپندازد بسر
می دهد قر در میان رهگذر

با افاده می نماید ادعا
از لباسش می فرود شد بز بسا

بر زنان بی کس بیخیم گسار
میکند از رخت رنگین افتخار

گرچه عیش نوش در دنیا خوش است
این افاده آخرش در آتش است

ما فقیریم و فقیریم ای خدا
حسرت نان و شیریم ای خدا

درد دل داماد

ای تنه جون این دختره
دور از جناب خیلی خره

دلم خوشه که هم سرم همش قرش در کمره
میون کوچه و گذر شب تا سحر جلوه گره
شب تا سحر چادر بسر رقص هر رهگذر
مثال يك سازده بسر به فکر سیرو و ددره
ننش میگه دختره من - از همه زنها بهتره

ای تنه جون این دختره دور از جناب خیلی خره
هر چی بدستش میرسه میشکته بی معطلی
هست چو آمشدی علی همش به فکر بللی
بود اگر که دوره - رستم زال زالی
قسم بجان یار قلی - می گفتم این ذکر جلی
جمال جمال عنتره - هر چه نبینی بهتر

ای تنه جون این دختره - دو از جناب خیلی خره
زن تو نکو بلا بگو - راستی آفت جوته
ای تنه از من میگیره - هر ساعتی صدا بونه
همش به فکر چولونه - سکینه به بین چه دورونه
وقتی میگم به من میگه - حالا که شور فر اوونه
لوجه او همیشه چون - لوجه عنتر بهوره

ای تنه جون این دختره - دور از جناب خیلی خره
دیشب میگفت شور باهاس - که اسکناس داشته باشه
هم اسکناس داشته باشه - هم التماس داشته باشه
به خورده شرم - به جو حیا زنا شناس داشته باشه
هر چی که همش ترش میخاد - شور باهاس داشته باشه
زینکه به فکر زبور - لجا به فکر شووره

ای تنه جون این دختره - دور از جناب خیلی خره
بمن میگه منم میخوام ارسی فرانکی یا کنم
خوشکل و شبک و مد بشم دندونامو طلا کنم
در دل مردمون این دوره خودم رو جا کنم
وقتی خودم رو جا کنم از چی دیکه حیا کیم
خوردو خورا کش همه دم شربت و شهد و شکره
ای تنه جون این دختره - دور از جناب خیلی خره

خوانده همی به مدرسه هندسه و فرانسه
هندسه و فرانسه خوانده همی به مدرسه
زلکتورو ز فا کتور او کرده بسی میباحه
قافیه تنگه چکنم همین دو تا سه تا سه
چه در دسر موندن این - برای من بی نمره
ای تنه جون این دختره - دور از جناب خیلی خره

دختری - دو اساز

از برای رخت مختل مانده ایم
از برای نان معطل مانده ایم
هر که در دنیا افاده می کند
از جهنم استفاده می کنند
چون زن مغرور در روز جزا
در عذاب است و نمیبخشد خدا
هر زن با عصمت و عفت یقین
جای دارد در بهشت عنبرین
اغیا هر شب فستجان می خورند
جوجهها و کیک بریان میخورند
وقت مردن اطع حق غمخوار شد
جده سادات زهرا یار شد
ای خدا بر مردها دولت بده
بر زنان هم عصمت و عفت بده
هر زنی با شوهرش پاینده باد
دوستان این جریده زننه - باد

طهران و قم مسابقه آب و باد

اثر طبع آقای دکتر شفاء الدوله در قم

خوش نمایش میدهی از سگمت و ضم و قضا
حکم آوردند از فرمانده ارض و سما
باد عصر روز سیم داد طهران سینما
آب در قم پیش دستی کرده بود از ابتدا
آب در قم کرد دلا نسی نکانید از قوا
وان فقط قدری مکس براند از خوان غذا
باد یکدم کرد صد ها شیروانی را فنا
باد اشجار قوی را کند در طهران زجا
روز از باد سیه تارک شد طهران هوا
مردم های قم میان آب در سیر و سقا
مادر و فرزند را قم آب کرد از هم جدا
بود توام با صدای عجز و الحاح و دعا
گاه با اقبال که با آب گاهی با خدا
حکم فرماتند سکوت و وحشت و خوف و رجا
مثل من از ترس کن کردند در زیر عبا
زهره اش گردیده آب از آن هیاهوی و صدا
جز دعای ترس یوحنا و مهر دلریا
ضرب انگشتی نشان داد از بند قدرت نما
قم فقیعی گفت از جرم است و عصیان و خطا
ایقدر دانم که لایق نیست فهم و فکر ما
دامن عجز و تمید را مکن از گف رها

للعجب ! باللعجب ای دست قدرت مرحبا
در مه خرداد آب و باد در طهران و قم
آب قم را در شب دویم نمایشگاه کرد
گری سبقت را زمیند نگاه طهرای برد باد
باد در طهران ز قوت پنجه بشود نرم
این فقط قدری نمک افکند اندر دیک آتش
آب یکساعت هزاران طاق راز در زمین
آب اندر قم درختان کهن آورد و برد
شب ز ترس آب قم روشن شد از برق و چراغ
زندة طهرانیان را نیم جان بنمود باد
مردوزن را باد بنشانید طهران کرد هم
تسره های هولناک آب در اطراف قم
ترک دنیا کرده ها بودند در جنگ و جدال
از هیب وهای و هوی باد در طهرانیان
از منم زنهای طهران بگنفر پیدا نبود
هر کغیر از اهل کاشان (۱) بود در طهران و قم
درد طهرانی ندارد چاره پس نرسیده است
باد بان صنخ در طهران با هر باد قوی
فیلسوفی گفت در طهران طبیعت کرده است
من نمیدانم بیانات فقیه و فیلسوف
عقل میگوید (شفا) خاموش بنشین دم مزن
(۱) شاعر محترم چون خودشان اهل کاشان هستند در اینجا خواسته اند با اهالی طهران و قم مزاحی کرده باشند

(تفریحی)

سگابدورش و ق و وق (افاده ها طبق طبق)

کرب ساطین دخت برش	چادر کرب دوشین سرش	سبزی فرو شه بنگرش	رقبه بکم که شوهرش
اون سر و وضع دخترش	بریده از برادرش	بهم زده با مادرش	بز میده پیش خواهرش
گرفته یک کمی رفق	برای اینکه تباذکی	خوب سمره این روزها خوش	از همه بهتره قرش
نو شده یالون و جاش	سگابدورش و ق و وق	افاده ها طبق طبق	سکینه با اون چشم دلش
میخاد بره توی اتاش	با لحن و گفتار شاش	با همه اطوار خاش	گوش بده صوت دهانش
شو فر اتل تاق تاق	با شوهر خان فکاش	نهونده حسرت بداش	مستیره می شینه بفاش
هوش بی لغت و لیسه	سگابدورش و ق و وق	عاشق شهر یاریسه	مهری خانم چه بر فیسه
روزها بفکر تدریسه	صورت او چروک و بیسه	مکاره تر ز ابیسه	مظهر مکر و تدلیسه
گاهی نو روزنومه شفق	که تو شتار ز جهان	دلش میخاد چیز بنویسه	شب که میشه آکتریسه
صاحب یک منزله	سگابدورش و ق و وق	آخر اسم او بکه	آن که به احمقی نکه
یکیش چه حاجی لکله	واخ چه بی عقل و مدر که	زنش بمنزل بختکه	پیش خودش اثابکه
گنجینه و آس و ورق	شوهرش او هوش بدی	دوتای دیکش مارمولکه	یک بترش سوز نکه
سر تا بیبا تلوونه	سگابدورش و ق و وق	فکر بز و تفر عنده	اونی که بی تمدنه
بمشرت و تقزیه	اونی که بی تعینه	ممرض و آب گل کنه	اژدی که بی نمائنه
هر شبه کنیاک و عرق	با بول صفحه میجو رند	اون آقای بدافوننه	اون آقای پتو لیفوننه
رفته (نسیمی) خریده	سگابدورش و ق و وق	بین جقد چشم سفیده	اون دختر نو رسیده
خوش مزه آن جریده	با اکبر دم بریده	رنکش و گرفته رقصیده	خوننده برام و خندیده
بدش میاد ز حرف حق	بهر کسی تمبشو یکی	تو کوک ماهم دویده	چه ظالمه خیر ندیده

سگابدورش و ق و وق (افاده ها طبق طبق)

